

باسمه تعالی

جلسه پنجم

اصل یکصد و دهم

در پایان بحث از تناسخ، ضروری است که به دو سؤال پاسخ دهید:

سؤال اول: به تصریح قرآن در امتهای پیشین مسخهایی صورت گرفته و طی آن برخی از انسانها به صورت خوک و میمون در آمده اند، چنانکه می فرماید: (وَ جَعَلَ مِنْهُمْ الْقِرَدَةَ وَالْخَنَازِيرَ) (مائده/60). چنانچه تناسخ باطل است چگونه مسخ تحقق یافته است؟ پاسخ: مسخ با تناسخ اصطلاحی فرق اساسی دارد. زیرا در تناسخ، روح پس از جدایی از بدن خویش، به «جنین» یا بدن دیگر تعلق می گیرد، ولی در مسخ، روح از بدن جدا نمی شود، بلکه تنها شکل و صورت بدن تغییر می کند، تا انسان تبهکار خود را به صورت میمون و خنزیر دیده و از آن رنج ببرد. به تعبیر دیگر، نفس انسان تبهکار از مقام انسانی به مقام حیوانی تنزل نمی کند. چه، اگر چنین بود، انسانهای مسخ شده رنج و کيفر خویش را ادراک نمی کردند، در حالیکه قرآن مسخ را به عنوان «نکال» و عقوبت افراد گنهکار تعریف می کند. در این مورد تفتازانی می گوید: «حقیقت تناسخ این است که نفوس انسانها پس از جدایی از بدن در همین دنیا به منظور تدبیر و تصرف در بدنهای دیگر، به آنها تعلق گیرد، نه اینکه شکل بدن عوض شود، چنانکه در مسخ چنین است». علامه طباطبائی نیز می گوید: «انسانهای مسخ شده، انسانهایی هستند که با حفظ روح بشری صورتاً مسخ شده اند، نه اینکه نفس انسانی آنها نیز مسخ شده و به نفس بوزینه تبدیل گردیده است».

سؤال دوم: برخی از نویسندگان قول به رجعت را نشأت گرفته از قول به تناسخ پنداشته اند. آیا اعتقاد به رجعت مستلزم تناسخ نیست؟ پاسخ: چنانکه در جای خود خواهیم گفت، رجعت، به عقیده اکثر علمای شیعه امامیه، این است که عده ای از اهل ایمان و کفر در آخر الزمان بار دیگر به این جهان باز خواهند گشت و بازگشت آنان مانند احیای مردگان است که به وسیله حضرت مسیح (علیه السلام) صورت می گرفت و یا بسان زنده شدن عزیر پس از یکصد سال. بنابر این، عقیده به رجعت، هیچ ربطی به مسئله تناسخ ندارد و ما در بحث از رجعت در این باره توضیح بیشتری خواهیم داد.

اصل یکصد و یازدهم

در سخنان علماء، به پیروی از قرآن، مسئله ای به نام «اَشْرَاطُ السَّاعَةِ» مطرح شده است که مقصود از آن **علائم و نشانه های رستاخیز** است. علائم رستاخیز به دو نوع تقسیم می شوند: الف - حوادثی که پیش از وقوع قیامت و به هم خوردن نظام آفرینش صورت می پذیرد و در زمان وقوع آنها هنوز انسانها در روی زمین زندگی می کنند. کلمه «اَشْرَاطُ السَّاعَةِ» غالباً به این قسم از رخدادها اطلاق می شود؛ ب - حوادثی که مایه به هم خوردن نظام آفرینش می گردد، که بیشترین آنها در سوره های تکویر، انفطار، انشقاق، و زلزله ذکر شده است .

علائم قسم نخست به طور اجمال عبارتند از:

1. بعثت پیامبر خاتم (صلی الله علیه وآله وسلم) (محمد/18)؛
 2. شکستن سد یا جوج و مأجوج (کهف/98-99)؛
 3. پوشیده شدن آسمان توسط دودی غلیظ (دخان/10-16)؛
 4. نزول حضرت مسیح (علیه السلام) (زخرف/57-61)؛
 5. خروج جنبه ای از دل زمین (نمل/82). تفصیل این علائم را بایستی در کتابهای تفسیر و حدیث جستجو کرد.
- درباره **نشانه های قسم دوم** نیز قرآن بتفصیل از تغییر اوضاع و فروپاشی خورشید، ماه، دریاها، کوهها، و زمین و آسمان سخن گفته، و اجمال آن این است که طومار نظام موجود درهم پیچیده می شود و نظام دیگری پدید می آید که جلوه ای از قدرت تامه الهی است ، چنانکه می فرماید: (يَوْمَ تَبْدُلُ الْأَرْضُ غَيْرَ الْأَرْضِ وَ السَّمَوَاتُ وَبَرَزُوا لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ) (ابراهیم/48): روزی که زمین و آسمانها دگرگون می شوند، و مردم در پیشگاه خدای یکتای قدرتمند حاضر می شوند.

اصل یکصد و دوازدهم

قرآن کریم از حادثه ای به نام «نفخ صور» گزارش می دهد، که در دو نوبت رخ خواهد داد:

الف - نفخ صوری که مایه مرگ همه جانداران در آسمان و زمین می گردد(مگر آن کس که خدا بخواهد) ;

ب - نفخ صوری که سبب احیای مردگان و حضور آنان در پیشگاه الهی می شود. چنانکه می فرماید: (و نُفِخَ فِي الصُّورِ فَصَعِقَ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ إِلَّا مَنْ شَاءَ اللَّهُ ثُمَّ نُفِخَ فِيهَا أُخْرَى فَإِذَا هُمْ قِيَامٌ يَنْظُرُونَ) (زمر/68): در صور دمیده می شود، و بر اثر آن، جز آنکه خدای بقای او را خواسته است، هر که در آسمانها و زمین است یکسر مدهوش مرگ می شوند، سپس بار دیگر در صور دمیده می شود و ناگهان مردمان (از خواب مرگ) برخاسته و در صحنه محشر نظاره گر (سرنوشت خود) می گردند. قرآن کریم در خصوص حشر و نشر انسانها در روز رستاخیز می گوید: (يَخْرُجُونَ مِنَ الْأَجْدَاثِ كَأَنَّهُمْ جَرَادٌ مُتْتَشِرٌ) (قمر/7): مردگان بسان ملخهای پراکنده از قبرها بیرون می آیند.

اصل یکصد و سیزدهم

پس از زنده شدن مردگان و ورود آنها به عرصه قیامت، قبل از ورود به بهشت و دوزخ اموری چند تحقق خواهد یافت که قرآن و احادیث از آنها خبر داده است:

1. به حساب اعمال افراد، با شیوه ای خاص رسیدگی می شود، که یکی از راههای آن همان دادن نامه اعمال هر کس به دست او است. (اسراء/13-14)

2. گذشته از اینکه در نامه اعمال هر کس، ریز و درشت کارهای وی مذکور و منعکس است، گواهانی نیز از خارج و داخل وجود آدمی، در روز رستاخیز بر اعمال دنیوی او شهادت می دهند.

گواهان خارجی عبارتند از: خدا (آل عمران/98)، پیامبر هر امت (نحل/89)، پیامبر اسلام (نساء/41)، نخبگانی از امت اسلامی (بقره/143)، فرشتگان الهی (ق/18)، و زمین (زلزله/4-5).

گواهان داخلی نیز عبارتند از: اعضا و جوارح انسان (نور/24، فصلت/20-21)، و تجسم خود اعمال (توبه/34-35).

3. برای رسیدگی به حساب اعمال انسانها، افزون بر آنچه گفتیم، میزانهای عدل برپا می شود و هر کس دقیقاً به آنچه که استحقاق دارد می رسد، چنانکه می فرماید: (و نَضَعُ الْمَوَازِينَ الْقِسْطَ لِيَوْمِ الْقِيَامَةِ فَلَا تُظْلَمُ نَفْسٌ شَيْئاً وَ إِن كَانَتْ مِثْقَالَ حَبَّةٍ مِنْ

خَرَدَلٌ أَتَيْنَا بِهَا وَكَفَى بِنَا حَاسِبِينَ(انبیاء/47): روز قیامت ترازوهای عدل را برپا می داریم و بهیچوجه به کسی ستم نمی شود. اگر عمل حتی به وزن خردلی نیز باشد، آن را به حساب می آوریم، و حساب رسی ما کفایت می کند.

4. از روایات اسلامی استفاده می شود که در روز رستاخیز **گذرگاهی عمومی** وجود دارد که همگان باید از آن عبور کنند. به این گذرگاه، در لسان روایات، **صراط** گفته شده است، که مفسران آیه 71-72 سوره مریم را نیز ناظر بر آن دانسته اند .

5. **میان بهشتیان و دوزخیان حائلی وجود دارد که قرآن از آن به «حجاب»** تعبیر می کند. نیز در روز رستاخیز انسانهای والایی بر نقطه ای مرتفع قرار دارند، که بهشتیان و دوزخیان را از سیمای هر یک می شناسند، چنانکه می فرماید: (وَبَيْنَهُمَا حِجَابٌ وَعَلَى الْأَعْرَافِ رِجَالٌ يَعْرِفُونَ كُلًّا بِسِيمَاهُمْ)(اعراف/46): میان آن دو حجاب و حائلی است و در نقاط بلند عرصه محشر مردانی قرار دارند که هر شخصی را از سیمایش می شناسند. این انسانهای والا، به حکم روایات ما، پیامبران و اوصیای شریف آنان می باشند.

6. زمانی که **حسابرسی به پایان رسیده و سرنوشت افراد روشن می شود**، آفریدگار جهان پرچمی را که به آن **«لواء الحمد»** می گویند به دست پیامبر گرامی (صلی الله علیه وآله وسلم) می دهد، و آن حضرت پیشاپیش بهشتیان به سوی بهشت حرکت می کند.

7. در روایات متعدد، از وجود **حوض بزرگی در صحرای محشر** خبر داده شده که به **حوض کوثر** معروف است؛ پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) قبل از همگان کنار حوض مزبور می آید، و رستگاران امت، به وسیله پیامبر و اهل بیت مکرم - سلام الله علیهم اجمعین - از آن آب می نوشند.

اصل یکصد و چهاردهم

یکی از عقاید مسلم اسلامی، شفاعت شافعان در روز قیامت است که به اذن الهی انجام می یابد. **شفاعت در مورد افرادی** صورت می گیرد که پیوند خود را بکلی با دین و خدای متعال قطع نکرده و قابلیت آن را دارند که، با وجود

آلودگی به برخی گناهان، به برکت شفاعت شافعان بار دیگر مشمول رحمت حق شوند. عقیده به شفاعت از قرآن و سنت گرفته شده که ذیلاً به آنها اشاره می کنیم:

الف - شفاعت در قرآن: آیات قرآن حاکی از وجود اصل شفاعت در روز رستاخیز بوده و این کتاب شریف به اصل شفاعت، و منوط بودن آن به اذن و رضای خداوند، تصریح دارد: (وَلَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنْ ارْتَضَى) (انبیاء/28): شافعان جز در حق کسانی که خدا می پسندد، شفاعت نمی کنند. در آیه دیگر می فرماید: (مَا مِنْ شَفِيعٍ إِلَّا مِنْ بَعْدِ إِذْنِهِ) (یونس/3). **بنابر این اصل شفاعت (البته با اذن و رضای خداوند) از نظر قرآن، امری قطعی و واقعیتی مسلم است.**

حال ببینیم شفاعت کنندگان چه کسانی هستند؟ از برخی آیات استفاده می شود که فرشتگان از شافعاند، چنانکه می فرماید: (وَكَمُ مِنْ مَلَكٍ فِي السَّمَوَاتِ لَا تُغْنِي شَفَاعَتُهُمْ شَيْئاً إِلَّا مِنْ بَعْدِ أَنْ يَأْذَنَ اللَّهُ لِمَنْ يَشَاءُ وَ يَرْضَى) (نجم/26): چه بسیار فرشتگانی در آسمانها هستند که شفاعت آنان جز پس از اذن خداوند، در مورد آن کس که مشیت و رضایت الهی به (رستگاری وی) تعلق گیرد، سود نمی بخشد. مفسران در تفسیر آیه (عَسَى أَنْ يَبْعَثَ رَبُّكَ مَقَاماً مَحْمُوداً) (اسراء/79): امید است که پروردگارت تو را به مقام پسندیده ای برانگیزد، می گویند مقصود از مقام محمود، همان مقام شفاعت برای پیامبر اسلام است.

ب - شفاعت در روایات: گذشته از قرآن، در کتب حدیث نیز روایات بسیاری درباره شفاعت پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) نقل شده است که به برخی از آنها اشاره می کنیم :

1. پیامبر می فرماید: «إِنَّمَا شَفَاعَتِي لِأَهْلِ الْكِبَائِرِ مِنْ أُمَّتِي»: شفاعت من مخصوص مرتکبان کبایر (گناه کبیره) از امتم می باشد. ظاهراً علت اینکه شفاعت را مخصوص مرتکبان کبایر دانسته این است که **خداوند صراحتاً در قرآن وعده داده که هرگاه انسانها از گناهان کبیره اجتناب ورزند، آنها را خواهد بخشید (نساء/31) و دیگر نیازی به شفاعت و امثال آن نیست.**

2. نیز می فرماید: «أُعْطِيتُ خَمْساً وَ أُعْطِيتُ الشَّفَاعَةُ، فَادْخَرْتُهَا لِأُمَّتِي فَهِيَ لِمَنْ لَا يُشْرِكُ بِاللَّهِ»: از جانب خداوند پنج موهبت به من اعطا شده، و (از آن جمله) به من شفاعت داده شده، که آن را برای امتم ذخیره کرده ام. **شفاعت من در حق کسانی خواهد بود که به خداوند شرک نمی ورزند.** طالبان آگاهی از هویت شافعان روز محشر غیر از پیامبر (مانند ائمه

معصومین و دانشمندان و شهداء) و نیز شفاعت شوندگان آنها بایستی به کتابهای عقاید و کلام و حدیث رجوع کنند. ضمناً، باید توجه داشت که اعتقاد به شفاعت - همچون اعتقاد به قبولی توبه - نباید مایه تجرّی افراد بر گناه شود، بلکه باید آن را روزنه امیدی شمرده و به امید بخشودگی، به راه صحیح باز گردند، و بسان نومیدان نباشند که به اصطلاح، آب را از سر گذشته می پندارند و در نتیجه هیچگاه به فکر بازگشت به طریق صحیح نمی افتند. از بیان گذشته همچنین روشن می شود که اثر بارز شفاعت، بخشودگی برخی از گنهکاران است، و بنابر این تأثیر آن منحصر به ترفیع درجه شفاعت شوندگان، که برخی از فرق اسلامی (مانند معتزله) گفته اند، نیست.

اصل یکصد و پانزدهم

همان طور که یادآور شدیم اعتقاد به «اصل شفاعت در آخرت در چارچوب اذن الهی» از عقاید مسلم اسلامی بوده و کسی حق خدشه در آن را ندارد. حال باید دید که آیا می توان در این دنیا نیز، از شافعانی چون پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) طلب شفاعت نمود، و به دیگر تعبیر، آیا درست است که انسان بگوید: ای رسول گرامی، نزد خدا در حق من شفاعت کن (یا وجهاً عند الله إشفع لنا عند الله)؟ در پاسخ باید گفت: مشروعیت این امر، تا قرن هشتم مورد اتفاق همه مسلمانان قرار داشته است و تنها از نیمه قرن هشتم به بعد معدودی از افراد با آن به مخالفت برخاستند و آن را جایز ندانستند، در حالیکه آیات قرآنی، احادیث معتبر نبوی و سیره مستمره مسلمین بر جواز آن گواهی می دهد. زیرا شفاعت شافعان، در معنی، همان دعای آنان در حق افراد است، و درخواست دعا از فرد مؤمن - چه رسد به پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) - بدون شگ امری جایز و مستحسن است. از حدیثی که ابن عباس از پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) نقل می کند بروشنی استفاده می شود که شفاعت مؤمن، دعای او در حق دیگران است: «هرگاه مسلمانی بمیرد و چهل مؤمن موحد بر جنازه او نماز بگذارند خدا شفاعت آنان را در حق او می پذیرد». چه، مسلم است که شفاعت چهل مؤمن به هنگام اقامه نماز بر میت، جز دعای آنان در حق او چیزی نیست. با مروری به اوراق تاریخ، می بینیم که صحابه پیامبر از آن حضرت در زمان حیات ایشان درخواست شفاعت می کردند. ترمذی از انس بن مالک نقل می کند که می گوید: از پیامبر درخواست کردم در روز قیامت شفاعتم کند. پیامبر فرمود: چنین خواهم کرد. به او گفتم: کجا شما را پیدا کنم؟ فرمود: در کنار صراط. با

توجه به اینکه واقعیت استشفاع، چیزی جز درخواست دعا از شفیع نیست، وقوع نمونه هایی از این امر در عصر انبیا را می توان از خود قرآن به دست آورد :

1. فرزندان یعقوب، پس از فاش شدن مظالمشان، از پدر خواستند از خداوند برای آنان طلب آمرزش کند. حضرت یعقوب نیز درخواست آنان را پذیرفت و به وعده در موعد مقرر خود عمل کرد.

2. قرآن کریم می فرماید: هرگاه افرادی از امت اسلامی که در حق خود ستم کرده اند، نزد پیامبر آمده و از او بخواهند برای آنان از خدا طلب آمرزش کند، آنگاه خود آنان استغفار کرده و پیامبر نیز برای آنان از درگاه الهی آمرزش خواهد، خداوند توبه شان را می پذیرد و رحمت خود را شامل آنان می کند.

3. همچنین درباره منافقین می فرماید: هرگاه به آنان گفته می شود بیایید و از پیامبر بخواهید تا در حق شما استغفار کند، سرپیچی می کنند و استکبار میورزند. بدیهی است چنانچه اعراض از طلب استغفار از پیامبر، که ماهیّتاً با طلب شفاعت یکسان است، نشانه نفاق و استکبار باشد، طبعاً انجام دادن آن نیز نشانه ایمان و خضوع در پیشگاه الهی خواهد بود.

ضمناً از آنجا که مقصود ما در بحث حاضر، اثبات جواز و مشروعیت درخواست شفاعت است، زنده نبودن شخص شفیع در این آیات، ضرری به مقصد نمی زند؛ حتی اگر فرض شود که این آیات فقط در مورد زندگان وارد شده نه اموات، باز مضرّ به مقصود نیست. زیرا اگر درخواست شفاعت از زندگان شرک نباشد، طبعاً درخواست آن از میت نیز شرک نخواهد بود، چون حیات و موت شفیع، ملاک توحید و شرک نبوده و تنها چیزی که هنگام درخواست شفاعت از ارواح مقدسه ضروری است شنوایی آنها می باشد، که ما در مبحث توسل، وجود ارتباط مزبور و سودمندی آن را ثابت خواهیم کرد.

در اینجا باید توجه نمود که شفاعت خواستن مؤمنان و موحدان از پیامبران و اولیای الهی، با شفاعت خواستن بت پرستان از بت های خویش تفاوت بنیادین دارد. زیرا موحدان، با اذعان به دو مطلب اساسی، از اولیای الهی درخواست شفاعت می کنند:

1. مقام شفاعت، مقامی است **مخصوص خدا و در اختیار او**، چنانکه می فرماید: (قُلْ لِلَّهِ الشَّفَاعَةُ جَمِيعًا) (زمر/44): بگو شفاعت، تماماً از آن خداست، و یا: (مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ)؟ کیست که بدون اذن وی حق شفاعت داشته و شفاعتش مقبول و مؤثر باشد؟

2. شفیعیانی که موحدان دست التجا به سوی آنان دراز می کنند، **بندگان مخلص خدا** هستند که به پاس تقرب در درگاه الهی، دعایشان به هدف اجابت می رسد. با توجه به این دو شرط، تفاوت اساسی موحدان با مشرکان عصر بعثت در امر شفاعت روشن می گردد:

اولاً: مشرکان برای نفاذ شفاعت آنها هیچ نوع قید و شرطی قائل نبودند؛ توگویی خدا حق خود را به بتهای کور و کر تفویض کرده است! در حالیکه موحدان، به رهنمود قرآن، مقام شفاعت را یکسره از آن خدا دانسته و پذیرش شفاعت شافعیان را، منوط به اذن و رضای الهی می دانند.

ثانیاً: مشرکان عصر پیامبر معبودهای دست ساخت خویش را ارباب و آلهه! پنداشته از سر سفاهت خیال می کردند که این موجودات بیجان، سهمی از ربوبیت و الوهیت هستی را بر عهده دارند! حال آنکه موحدان، پیامبران و امامان را بندگان وارسته خدا شمرده و پیوسته به این کلام مترنمند که: «...عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ» و «...عِبَادِ اللَّهِ الصَّالِحِينَ». بین تفاوت ره از کجا است تا کجا؟! بنابر این، استدلال به آیاتی که شفاعت خواهی مشرکان از بتهای نفی می کند بر نفی طلب شفاعت از اولیاء الهی، مغلطه ای کاملاً بی پایه و قیاسی سخت نابجا خواهد بود.

سوالات

1. اشراط الساعه چیست و اقسام آن را بیان کنید.
2. مشروعیت شفاعت را اثبات کنید و بیان کنید آیا می شود از اموات درخواست شفاعت نمود؟